

ضمیمه نوجوان



شماره ۴ ■ ۱ اسفند ۱۳۹۸

توی این شماره باهم
می خونیم



یادداشت
کوآلای درون



جشن تکلیف
سیاسی



یک «من»
۲۳ نفره



اعتراض به سبک
اهالی «گول»!

نوجوانز

فوت و فن هایی که در یک انتخاب
درست به کمک مان می آید

ما انتخاب هایمان هستیم



طرح: نوجوانه جام جم

بخشید شما؟

نقش ماندگار

۱۱ سالگی ات رو که پر کنی و وارد ۱۲ سال بشی؛ انگاریه حسی بهت میگه
تو دیگه بزرگ شدی، ولی قبول داری خیلی سخته توی همین سن
یهویه تصمیم بزرگ بگیری؟ مثلاً این که کشورت رو رها کنی و برای
ادامه تحصیل بری یه کشور دیگه؟!
من این کار رو کردم.

کوالای درون



حسین شکیب راد
دبیر «نوجوانه»

وقتی جیمز کوک برای اولین بار پایش را در جزیره‌ای

دور افتاده نسبت به کشورش یعنی بریتانیا گذاشت، هرگز فکر نمی کرد دست آوردش از این اکتشاف بزرگ همیشه با دو حیوان عجیب و غریب در یادها باقی بماند. اما نام استرالیا، امروزه در ذهن همه ما با «کانگورو» و «کوالا» که فقط در این قاره یافت می شوند گره خورده است. خوابیدن‌های کوالا به قدری طولانی است که گاه تا ۲ ساعت در روز ادامه پیدا می کند، برای همین، نیاز چندانی به آب و غذا پیدا نمی کند، چون تحرکی ندارد. اصلاً کوالا در زبان مردم بومی استرالیا یعنی حیوانی که آب نمی نوشد.

این خواب گران هم به ضررشان تمام می شود. نمونه اش همین آتش سوزی جنگل‌های استرالیا. تعداد کمی از دیگر حیوانات آسیب دیدند. چون به راحتی در موقع خطر پناه فرار می گذارند اما کوالاها این توان را ندارند.

همه ما یک کوالای درون داریم که گاهی تنبلی اش عود می کند. یکپو می بینی خوراک چند ماهش را فقط از یکی دوتا پیچ و نهایتاً چندتا خبرگزاری دم دستش می گیرد و اصلاً حال مطالعه و تحقیق بیشتر ندارد. امان از وقتی که حرف آنها هم خواب آور باشد. آن وقت است که هزار و یک بهانه برای کارهایی که انجام نمی دهد پیدا می کند. می گویی چرا حرکتی از خودت نشان نمی دهی؟ می گوید «چه فایده؟! یا دیگران انجام می دهند کافی است» یا «اصلاً به من چه»...

شاید از این جواب‌ها در این روزهای نزدیک به انتخابات هم شنیده باشید. به آن هایی که به قول خودشان با اصل انتخابات مشکل دارند کاری ندارم چون عده کمی هستند. ولی وقتی می بینم آمار انتخابات در ادوار گذشته نشان می دهد که خیلی از نوجوان‌های رأی‌اولی پای صندوق هانیا آمده اند و بعد که از خودشان می پرسیم می بینم کار زیر سر همان کوالای درون است؛ دلم می سوزد. اینکه فقط ۳۰ درصد از رأی‌اولی‌ها در انتخابات مختلف شرکت می کنند فقط یک چیز را به ذهنم می رساند که بگویم: آهای نوجوان‌های سرزمین من! نکند خودت هم برای آینده ات بیخیال باشی. نکند خودت فرصتی که جامعه در اختیار گذاشته را پس بزنی، نکند خواب بمانی!



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۴ ■ ۱۱ اسفند ۱۳۹۸

نوجوانه



شما هم می‌تونید

شعر، داستان،

یادداشت یا

متن‌های ادبی

خودتون رو از

طریق ایمیل

ضمیمه که در

صفحه ۸ اومده

برامون ارسال

کنید تا در صفحه

قلمرو چاپ کنیم



۲

يك ساعت زندگی

اگر از شما بپرسند تا به امروز چند ساعت زندگی کرده اید، حتماً می‌گویید از حساب خارج است. اما به نظر من بسته به این است که زندگی را چگونه تعریف کنید. تعریف ساعت مشخص است اما دعوا سر معنی زندگی است. به راستی معنا و مفهوم حقیقی زندگی کردن را در چه می‌توان یافت؟ تنها در نفس کشیدن؟ در آرامش؟ در چه؟!

بیا بید زندگی را به یک دیگ غذا تشبیه کنیم. درون آن چه بریزیم؟ مواد اولیه مورد نیاز چیست؟ چاشنی چطور؟ با چه شعله‌ای باید گرم بماند. اصلاً بگویید وقتی به آن سر نزنیم؟ سر هم می‌رود؟ حتماً می‌پرسید مگر می‌شود آدمی به زندگی خودش سر نزنند؟ مگر می‌شود با این پاها از زندگی خودش بیرون برود؟ من می‌گویم با این پاها نه ولی با این قلب چرا. من می‌شناسم آدم‌هایی را که رفته‌اند. از دنیا نه، ولی از زندگی چرا! رفتند و پشت سرشان راه هم نگاه نکردند. بعضی‌ها با توهم و خیال، زندگی را ترک می‌کنند. بعضی با افسردگی و حسرت و گاهی با اندوه و ملال. بعضی‌ها در جنگ، زندگی را ترک می‌کنند. بعضی‌ها در فقر. بعضی در زندان‌ها و بعضی در بیمارستان‌ها. باید به اینها بگویم: زندگی راه برگشت هم دارد! فقط کافی است در جاده درست بیفتند! درست است که جاده‌های برگشت و جبران همیشه سربالایی اند و بالا رفتن ازشان نفس می‌خواهد، اما تو را به مقصد می‌رسانند.

یادداشت

»

سیده ریحانه امینی



اما بیا بید نیمه پر لیوان را هم ببینیم! همان طور

که می‌شود ساعت‌ها زندگی نکرد، در یک ساعت هم می‌توان سال‌ها زندگی کرد. مثلاً کسی که بعد از سال‌ها مشقت و تلاش طلای المپیک می‌گیرد روز بعد و حتی سال‌ها بعد باز هم که چشمانش را ببندد صدای تشویق تماشاچیان را می‌شنود و آن لحظه را هزاران بار زندگی می‌کند. پس ساعت آن چنان هم تعریف مشخصی ندارد!

بیا بید گاهی برخلاف جهت شیب زمان حرکت کنیم. زندگی کنیم. زندگی ببخشیم و زندگی بیافزینیم.



پریسادات مناجاتی
۱۷ ساله / کرج



متن ادبی

انتخاب

از همان «ب» بسم... که انسان متولد شد قدرتی خارج از توان دیگر مخلوقات به او داده شد، توانایی درک و فهم چیزی بود که آدم را پرکرد از تفکر و خواسته‌ها... احساسات زیادی درونش دمیده شد. عشق، غم، شادی، مهربانی، دلسوزی، خشم و... ولی در ته هر یک از اینها یک دست انداز بزرگ قرار داده شده بود به نام انتخاب... انتخاب‌هایی که نه تنها زندگی خودمان بلکه زندگی اطرافیانمان را هم تحت الشعاع قرار می‌داد... انتخاب بین خوب و بد... ولی تا قبل از آن یک چیزی بود که فراموش شده بود... اینکه اصلاً خوب چه بود؟ بد چه بود؟ چه کسی معلوم می‌کرد؟

ما از بدو تولد ناخودآگاه به شاخص‌ها و معیارهایی که بزرگ شده ایم اخت گرفته ایم... ولی تا به حال هزار بار در گوشمان خوانده اند که نباید تنها به شنیده‌ها و گفته‌ها متکی بود، باید قدم در دل ماجرا گذاشت و فکر کرد و سنجید... قبل از انتخاب کردن باید تشخیص بین خوب و بد را فهمید... و این خیلی کار مشکلی نیست... اگر انسانیت و دوستی را سر لوحه زندگیمان قرار دهیم تشخیص خوبی از بدی‌ها سخت نیست... اگر انسانیت اصل زندگیمان شود قطعاً دنیا جای زیباتری برای زندگی کردن و زیستن خواهد بود.



ببخشید شما؟

خونه خودم

شاید باورت نشه که چقدر به زیست‌شناسی علاقه داشتم.

نه این‌که فکر کنی همین جوری الکی برای این‌که بهم

بگن آقای دکترها! نه واقعاً دوست داشتم. آخرشم

شدم دانشجوی دانشگاه یوهانس گوتنبرگ در آلمان.

برای کشف شخصیت
این شماره از
«ببخشید شما»
تا انتهای ضمیمه رو
بخونید.
فقط یادتون باشه
این زبان حال ایشونه
اما به قلم ما.



البسکو



قابل توجه مدیران ادارات، سازمانها، نهادها، شرکتهای و موسسات

کارخانجات تولیدی البسکو طبق معمول همه ساله با عنایت به نزدیک شدن به جشن های آیینی و ملی ایران زمین و حلول سال نو اقدام به انتشار بئن خرید کالا از فروشگاه های این شرکت به ارزش ۵۰۰/۰۰۰ و ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال همراه با تسهیلات و تخفیف ویژه نموده است.

- فروشگاه کارخانه - مشهد، کیلومتر ۴ جاده فوجان.
- فروشگاه مرکزی - مشهد، بزرگراه سناباد، ابتدای کوچه دکتر.
- شعبه ۱-تهران - میدان فردوسی، خیابان فردوسی، خیابان شهید توی(کوشک)
- شعبه ۲-تهران - خیابان ولیعصر، جنب سینما آفریقا، کوچه شهید امینی.
- شعبه کسرج - چهارراه طالقانی، کوچه تکیا.
- نمایندگی راسر - مقابل فرودگاه، نبش کوچه طالقانی.

جهت سفارش بئن خرید با تلفن ۰۵۱۳۶۵۱۴۵۶۳ دفتر مشهد و ۰۲۱۶۶۷۱۱۷۸۵ دفتر تهران تماس حاصل فرمایید.

جشن تکلیف سیاسی

میترا باباعلی



«امیر علی محبی / یک پشت کنکوری / زرد»

امیر علی در انتخاب دوست بسیار سختگیر است و زود با کسی صمیمی نمی شود. و به خاطر همین تا الان که ۱۹ سالش است، فقط ۴ دوست صمیمی داشته که تنها یکی از آنها برایش باقی مانده است. برای انتخاب رشته اش ریسک بزرگی کرد و با اینکه علاقه زیادی به هنر و ادبیات داشته به رشته تجربی رفت و تا الان از انتخابش راضی است. او می گوید انتخاب بسیار سخت است برای اینکه کسی که هیتل را در دانشگاه هنر نپذیرفت باعث تغییر کل سرنوشت هیتلر و دنیا شد.

درباره انتخابات: تا حالا به بعد ما قراره نقش مهمتری توی اجتماع داشته باشیم و این یعنی اینکه ما روی اجتماع تأثیر گذاریم. لازمه توی انتخابات شرکت کنیم تا فردی انتخاب بشه که کارآمدتره.



«فاطمه کریمی / خمینی شهر / ۲۰ سال»

انتخاب کردن بسته به اعتماد به نفس هر کسی داره! این نظر فاطمه است. او می گوید کسی که اعتماد به نفس دارد قطعاً قدرت انتخاب دارد و به نظرش این دو رابطه مستقیم با هم دارند. او بدترین انتخاب را در انتخاب فرد بی سواد و دروغگو می داند و سعی می کند با تحقیق کردن درباره گزینه های پیش رویش، از انتخاب نامناسب جلوگیری کند.

درباره انتخابات: من می گم، مطمئن باشیم که همه ما مسؤولیم که در انتخابات شرکت کنیم. مطمئن باشید تمام رسانه های بین المللی و به خصوص دشمنان ما، دوم اسفند رو مشاهده می کنن. اتفاقاً ما به عنوان رأی اولی ها باید در صحنه حاضر باشیم تا به بقیه نشون بدیم که ما هم می تونیم در آینده کشورمون سپیم باشیم.



«مبین نیک نیا / ۲۱ ساله / رشته معارف اسلامی»

برای مبین انتخاب بسیار سخت است. برای اینکه آدم ریسک پذیری نیست. او بهترین انتخابش را در انتخاب هدفش می داند و به نظرش این یک موهبت الهی است که همه می توانند هدف داشته باشند و تلاش کنند. بدترین انتخاب خود را رفتن به کلاس های آموزش موبایل می داند برای اینکه راه رسیدن به هدفش را طولانی تر کرد. ملاکش برای انتخاب، وجدانش است و خیلی برای آن اهمیت قائل است.

درباره انتخابات: به نظرم همه مردم باید در انتخابات شرکت کنن، و اگه طرف جَتمش روداشته باشه ارزشش روداره که به او رأی بدیم و باید تو انتخابات شرکت کنیم چرا که سرنوشت کشورمون دست خودمونه. گرچه انتظار ما اینکه نه نمایندگان واقعا به فکر مردم باشن.



«آیدا خوشبخت / ۱۸ ساله / رشته انسانی / گیلان / صومعه سرا»

آیدا در انتخاب هایش دو چیز را همیشه مد نظر دارد؛ و سختی و راحتی انتخاب هایش را بسته به موارد سرنوشت ساز یا مسائل مادی می داند. مثلاً برایش آنقدر مهم نیست که رنگ پیکسلی که می خواهد بخرد قرمز باشد یا صورتی، ولی انتخاب هایی مثل انتخاب رشته تحصیلی اش بسیار برای او مهم و سخت بوده است. برای اینکه در این انتخابش اشتباهی نکند از چند نفر مشاوره گرفته و تحقیقات بسیاری کرده است برای اینکه عقیده دارد این انتخاب می تواند بر سرنوشت کشورش تأثیر داشته باشد و با انتخاب درست می تواند عقب ماندگی علمی را جبران کند.

درباره انتخابات: من با یک رأی سرنوشت خودم و ملت رو تغییر می دم و ما مردم ایران از هر قوم و قشری که باشیم باید با هم درخت انقلاب رو آبیاری کنیم و به دشمنان این کشور بفهمونیم که تا آخر پای قول و قرارمون با ولایت فقیه هستیم و نمی گذاریم چشم بد دشمنان به کشورمون نیفته. ما مردم ایران باز هم اتحاد خودمون رو نشون می دیم.



«کوش ربیعی / ۱۸ ساله / رشته تجربی / تهران»

مسئله متناسب با شرایط و موقعیتی که داریم انتخاب هایمان هم فرق می کند؛ برای کوش هم همین طور است. کوش دوست دارد که جنبه مثبت انتخاب هایش بیشتر باشد و آرامش خاطر برایش خیلی مهم است. در صورتی انتخاب برایش سخت نیست که شناخت کافی از گزینه های پیش رویش داشته باشد و معمولاً اگر انتخاب بدی داشته باشد خیلی سریع برای جبران به تکاپو می افتد.

درباره انتخابات: هر نماینده مثل یک جنس می مونه که خودش کارایی هاش رو عرضه می کنه و ما مردم هستیم که باید ببینیم کدام از اونها با نیازهامون مرتبطه و می تونه در جهت حل و پیشرفت اونها قدمی برداره. همونطور که بریک سری اجناس برچسب هایی با عنوان ویژگی خاص زدن، در صورتی که تقلبی ست؛ درباره این افراد هم مشابه همین مثال وجود داره. پس بینش مارو در این عرصه می طلبه تا انتخاب آگاهانه ای داشته باشیم. هر کدام از ما سهمی در آینده کشورمون داریم و باید از این فرصتی که در اختیارمون قرار داره به نحو احسن استفاده کنیم.



«متین نیک نیا / ۱۹ ساله / دانشجوی رشته برق / تهران»

انتخاب برای متین به دو سناریو تبدیل شده است. او برای انتخاب های فرعی اش (مثلاً انتخاب لباس) به قول معروف چانه نمی زند و خیلی راحت انتخاب می کند. اما برای انتخاب های اصلی مثل تحصیل و زندگی اش بسیار سختگیر و سخت پسند است و تمام جوانب را در نظر می گیرد. او در مسأله انتخاب رشته به چالش های بسیاری افتاده بود و با اینکه رتبه ۴۷ کنکور هنر، کاردانی در رشته برق قبول شده بود، به آن دانشگاه نرفت و انتخاب سخت تری کرد و سختی کنکور سراسری با بچه های ریاضی و تجربی را به دوش کشید.

او بهترین و سخت ترین انتخاب هایش را انتخاب دوست و رفیق هایش می داند.

درباره انتخابات: وقتی ۴۰ سال قبل پدرانمون انقلاب کردن، هدفشون این بود که نظام پهلوی رو برکنار کنن و جمهوری اسلامی راه بیندازن، برای اینکه ضعیف کنی نشه و حق کسی ضایع نشه. حالا اگر ما رأی ندیم به جهانیان نشون می دیم که آینده کشورمون برامون مهم نیست و اجازه دخالت اونها به مسائل کشورمون رو می دیم.



یکی مثل ما

ضمیمه نوجوان

شماره ۴ ■ ۱ اسفند ۱۳۹۸



نوجوانی فصلی از زندگی است که انتخاب هایش با بقیه فصل ها خیلی فرق داره! در این سن آدم با انتخاب هایش شخصیت، هویت، هدف و کلا تمام راه زندگی اش را مشخص می کند. حالا ماسراغ تعدادی از نوجوان ها رفتیم تا ببینیم دید آنها نسبت به انتخاب هایشان چیست؟! مخصوصاً در اولین انتخاب سیاسی و اجتماعی شان

⑧ خونه خودم

شاید فکر می کنی مهاجرت تنها راهه. شاید فکر می کنی اینجا هیچ کس قدر تورو نمی دونه. ولی از من که نشان نوبل، نشان فدراسیون جهانی جامعه جراحان مغز و اعصاب جهان، نشان اهدایی جمهوری فدرال آلمان، جام اهدایی دانشگاه هاروارد و نشان ریاست فدراسیون جهانی جراحان



مغز و اعصاب و... رو کسب کردم بشنو! همه این اتفاقات بزرگ و موفقیت های پزشکی ام خارج از کشور به طرف، اون چند روزی که میام ایران و با عشق به درمون بیمارای کشورم می پردازم به طرف دیگه. به قول قدیمیا: هیچ جا خونه خود آدم نمیشه.





کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۴ ■ ۱ اسفند ۱۳۹۸

نوجوان

کلاف

۶۶

طبیعی است که درباره همه چیز نمی‌توانیم اطمینان خاطر داشته باشیم و تکیه کنیم به اطلاعات خودمان اصلاً انتخاب خیلی چیزها سلیقه‌ای نیست که من فقط بخواهم به نظر شخصی خودم بسنده کنم اینجا است که پای مشورت از آدم‌های آگاه در آن زمینه خاص وسط می‌آید

فوت‌وفن‌هایی که در یک انتخاب درست به کمک‌مان می‌آید

ما انتخاب‌هایمان هستیم

از این جمله قشنگ‌ها هست که در فضاهای مجازی می‌بینیم و پشت‌بندش می‌گوییم: «ایول!» می‌خواهم همین ابتدای کار چند تا از این جمله‌ها درباره موضوع پرونده این هفته یعنی «انتخاب»، به شما خاطرنشان کنم:

(جان شما نباشه جان خودم آرزوم بود به بارتوی عمرم خاطرنشان کنم.)

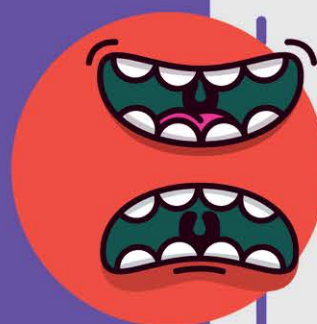
«هرچیز که در جستن آنی، آنی.» «بزرگ‌ترین تفاوت انسان و حیوان فهم و اندیشه نیست بلکه اراده و انتخاب اوست.» و «ما انتخاب‌هایمان هستیم.»

چه چیزهایی روی انتخاب‌های ما تاثیر می‌گذارند؟

حرف مردم

همه ما یک دوزیواشی از دهن‌بینی را داریم. البته بماند که در بعضی‌ها بیشتر شبیه آسیب ملایم مغزی است که ترامپ گفته بود و به قدری دهن‌بین هستند که مهارت لب‌خوانی هم پیدا کرده‌اند و حتی تصمیمات مهم زندگی‌شان را هم واگذار می‌کنند به نظرات فهیمانه خلق!... تا یک وقت نکند طرز فکرشان به مذاق مبارک کسی خوش نیاید.

مثلاً شایان فصل به فصل که می‌خواهد لباس بخرد تمام گزینه‌های پیشنهادی در موقعیت اتاق پرو را در پی‌جش بارگذاری می‌کند و بعد با گزینه‌های بله و خیر از دنبال‌کنندگان همیشه در صحنه‌اش برای انتخاب پوشاک مورد نظری می‌طلبد. ناگفته نماند برای همین است که هیچ‌کدام از لباس‌هایش با هم جور در نمی‌آیند.



جامعه

عرف، جامعه و خانواده در تصمیم‌گیری‌ها و انتخاب‌های ما بسیار مهم هستند. مثلاً آقای «دودوئه سیمپارو اسچاوه بولا» از حاشیه مرزی جنوب غربی آفریقا قطعاً در تصمیم‌گیری با ادموند کاری از خیابان ۲۴ نیویورک آمریکا متفاوت عمل می‌کند. مثلاً موقع انتخاب اسم برای فرزند، احتمالاً نفر اول لحظه میمون و مبارک تولد فرزندش را که باد در شزار جلوی خانه‌اش توفان به پا کرده به‌طور ماهرانه‌ای به اسم تبدیل می‌کند و نفر دوم هم به قاعده «هرچه خلاصه‌تر بهتر» بسنده می‌کند. و همین‌طور در تصمیم‌گیری‌های دیگر مثل خوراک و انتخاب همسرو پوشاک که بهتر است در مورد مثال آخر وارد جزئیات بیشتر درباره پوشاک آقای «دودوئه سیمپارو اسچاوه بولا» از حاشیه مرزی جنوب غربی آفریقا نشویم.



راه‌های رسیدن به انتخاب درست

تحقیق و پژوهش

برای یک انتخاب درست باید نسبت به آن چیز آگاه بود. تحقیق نیاز دارد. پریروز از دوستی پرسیدم در انتخابات ش گفت نه. پرسیدم چرا؟ گفت: «من به این‌هایی که می‌رو اعتماد ندارم. خودمم چندباری توی مجالس مهم شرکت باید بشینی یک گوشه تا صاحب مجلس بیاد و ازت خاصی هم ازت برنمیداد!» یعنی سطح آگاهی در این حد!!



مطالعه

اصلاً شما فکر کنید ما مثل دکترهایی که برای هر بیماری کوچک و بزرگی فقط یک دارو را تجویز می‌کنند هستیم. البته توصیه ما خوردن نبات داغ نیست. ما می‌گوییم وقتی مطالعه‌ات زیاد شد، اندیشه‌ات بزرگ‌تر می‌شود. و وقتی اندیشه بزرگ‌تر شد، انتخاب هایت دقیق‌تر می‌شود. باورنداری؟ لاقلاً یک بارتست کن.



این دم دمای انتخابات، برنامه های مختلف مجازی را که بازی می کنی، وقتی «در حال اتصال» کذایی اش مرتفع می شود و بالا می آید؛ می بینی ای دل غافل عضو گروه های «رای ما فقط شروین شاهرودی شاخ شمشاد زاده» و به «آرشام پامناری اصل تهرانی رای بدهید» شده ای و با فاصله زمانی صد پیام در ثانیه، در گروه محتوا بارگذاری می شود. حالا هر کدام از کاندیداهای محترم روش هایی برای جلب آرا دارند و تو هم حتما برای خودت ملاک هایی داری. ولی خب بد ندیدیم در این مورد خاص چند توصیه کوچک داشته باشیم.

به هروندهای که می شنوید اعتماد نکنید!

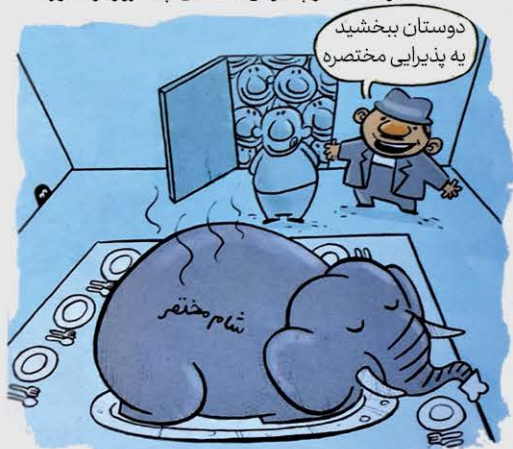
کارنویست: نازنین جمشیدی



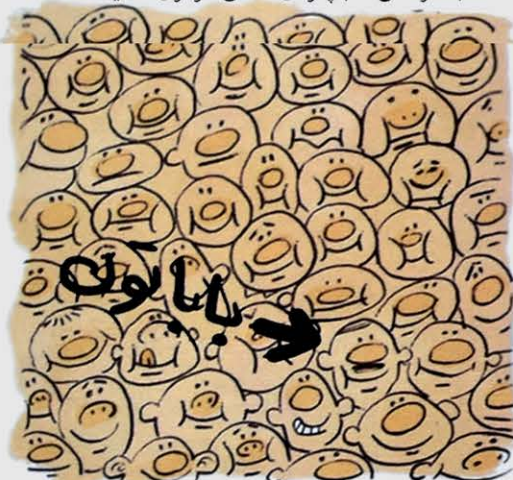
دقت کنید لااقل کاندیدای شما توانایی حضور در مجلس را داشته باشد!



گول هدایا و پذیرایی های این چند روزه را نخورید!



به هرکسی که با پدرتان عکس دارد رای ندهید!



بینندگان پروپاقرص شبکه چهار که همگی فرهیخته و اهل هنر و فرهنگ و شبکه طنز و سرگرمی که همگی به قصد تفریح و سرگرمی آن را نگاه می کنیم است. نفر اول را تصور کنید. احتمالا يك آقای با موهای جوگندمی و سیل شلوار شتری رنگ با شال هنری است که با ادب صحبت می کند و هیچ وقت نمی خندد و به آقای عارفی معروف است. در بحث های عرفانی و ادبی هم تاریخچه قبل ادبیات برمی گردد و انتخاب خوراکش هم غذاهای گیاهی است. و البته نفر ش (ورزشی) دو خط راه راه مارکش مهمانی می رود و همان خوشمزه دانشگاه ه یکی در میان از کلاس ها اخراج می شود. اعتقادی به خواندن کتاب ندارد و کل خلاصه می شود در جزوات درسی آن هم با ترفند «کتابو باز می کنم هر جا معنه ها کلیچ و لیمو می زند و در طول ایام هفته هم از جگرکی های کروکثیف باید ند که چه شکاف انتخابی بین مخاطب رسانه های داخلی و خارجی و ماهواره



بازی

بجای هم یک رسانه است. فقط این قسمت را هم بخوانید تا ببینید از سایر رسانه ها جدا می شد. تا همین چند سال پیش شاهد این از مادر گرمی قهر می کرد به حرفه خوانندگی یا بازیگری رو می آورد، اما ولوژی شغل شریف «شاخ مجازی» هم وارد فهرست علاقه مندی طوری که خیلی از انتخاب هایمان در خوردن و پوشیدن و... را مدیون گواران هستیم. مثلاً بیتا هروقت هوس غذای بیرون می کند با يك ناز در صفحه «اژدر تستی» بهترین رستوران های خاورمیانه را کشف هم سر انتخاب گزینه پیر چدار اضافی یا سس خردل تند استوایی کن است به خود جناب اژدر پیام دهد. تازه اگر محتوای غنی پیچ «ما نیم مگر خلافتش ثابت بشه». روی انتخابات دیگرش تأثیر نگذارد.



مشورت

طبیعی است که درباره همه چیز نمی توانیم اطمینان خاطر داشته باشیم و تکیه کنیم به اطلاعات خودمان. اصلاً انتخاب خیلی چیزها سلیقه نیست که من فقط بخواهم به نظر شخصی خودم بسنده کنم. این جاست که پای مشورت از آدم های آگاه در آن زمینه خاص وسط می آید. فقط جسارتاً جوان علاف سر کوچه تان و شاگرد سوپرمارکتی محل، گزینه های مناسبی برای مشورت در مورد انتخاب دوست و همسر و رشته تحصیلی و شغل آینده و انتخابات ریاست جمهوری و ... نیستند.



آگاهی هم به شرکت می کنی؟ ن توی مجلس ت کردم. همش پذیرایی کنه. کار



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۴ ■ اسفند ۱۳۹۸

نوجوانان

۶۶



علی آزادمند

متولد ۸ دی ۸۲

علاقه مند به

مدیریت و

اقتصاد و الحق

که بهش خیلی

میاد



عرفان فروتن

متولد ۲۰

اسفند ۸۴

علاقه مند به

روانشناسی.

اعتقاد داره

این رشته

به شدت می تونه

روی بازیگری

و ایفای بهتر

نقش هاش تاثیر

بذاره

۶



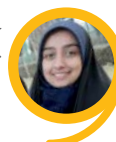
گپ و گفت با ۲ بازیگر نوجوان فیلم «۲۳ نفر»

یک «من» ۲۳ نفره

جای قهرمان ها فقط توی قصه ها و افسانه ها نیست، گاهی یکی در نزدیکی ما قهرمانی ست گمنام که اگر درباره اش سخن گفته شود؛ ناشناس نمی ماند. «۲۳ نفر» شرح ۲۳ قهرمان است که شناختشان برای من و توی نسل جدید خالی از لطف نیست.

گفت و گو:

کوثر ربیعی



تعریف شما از تجربه ۲۳ نفر؟

عرفان: تجربه خیلی خوبی بود، از سه ماه قبل فیلمبرداری، شروع به تمرین کردیم، ما نقش کسانی رو بازی کردیم که واقعی بودن و این خیلی به ما کمک کرد.

علی: خب این اولین تجربه سینمایی من محسوب می شد و آشنایی با این تیم باعث ارتباط گیری های بیشتری هم در این حوزه برای من شد.

این که تو بدونی داری نقش یک جوانمرد رو بازی می کنی خیلی حس خوبی بهت می ده، من به شخصه بعد از ۲۳ نفر، پختگی بیشتری پیدا کردم، چه توی بازیگری و چه در زندگی.

علی: خیلی از هنرمند ها بعد از سال ها کار برای یک بار رفتن روی سن جشنواره فیلم، سرو دست می شکنن و این موقعیت برای شما خیلی زود اتفاق افتاد، حستون رو دربارهش بگید.

عرفان: ما توی جشنواره اولش کاملاً بی خبر بودیم، اصلاً نمی دونستیم که قراره بریم روی صحنه، شاید نیم ساعت قبلش به ما گفتن. بعد از اینکه فهمیدیم هم هیجان زده شدیم هم شدیداً استرس گرفتیم، ولی وقتی کنار خود شخصیت هایی که نقششون رو بازی کرده بودیم روی سن جشنواره قرار گرفتیم، با خودمون گفتیم بالاخره مزد همه تلاش هامون رو گرفتیم.

آموزش می دیدم هم رسید و یکی دو نفرمان تست دادیم، بعد از یکی دو هفته دیدم که یکی از بچه های هم دوره ای ام رو قبول کردن، دیگه ناامید شدم چون نمی دونستم چند نفر رو می خوان، ولی بعد از چند روز با من هم تماس گرفتن و گفتن که قبول شدم.

سخت ترین لحظات این پروژه، کی بود؟

عرفان: سکانس های شکنجه خیلی سخت بود، درسته که باتوم هایی که باهاشون ما رو کتک می زدن پلاستیکی بود ولی توی اون هوای سرد جدا درد داشت.

علی: کلاً هر کاری سختی های خودش رو داره؛ اما مشکل اصلی این بود که ماجرای فیلم در تابستان بوده، ولی ما در زمستان فیلمبرداری می کردیم، اتون هم توی یک سوله و بالباس کم،

رفاقت شما ها با هم چطوری بود؟ حتما عوامل را کفّری کردید!

علی: نه واقعاً بین بچه ها بیشتر از هر چیزی، رفاقت بود، اما خب گاهی هم کل کل های دوره نوجوانی و شیطنت های خودمان را هم داشتیم. بعضی ها با هم صمیمی تر بودن، اما در کل ۲۳ تا رفیق صمیمی و پشت هم بودیم، این چیزی بود که از شخصیت هایی که نقششون رو بازی می کردیم یاد گرفتیم.

دو ویژگی از اون قهرمان های ملی رو بگید

که دوست داشتین خودتون هم داشته باشین.

علی: ۲۳ نفر حقیقی، از لحاظ فکری خیلی پخته

بودن و اینکه یک نفر چقدر می تونه بزرگتر از سنش بفهمه و درکش بالا باشه رو واقعاً دوست داشتم، تازه اون ها افرادی بودن که هم بیشتر می فهمیدن هم نوجوانی شان را می کردند.

عرفان: شما یک قصه می شنوید که مثلاً چند نوجوان در استخبارات عراق، اعتصاب کردند، ولی باید بدانی استخبارات کجا بوده، جایی که حتی خیلی از بزرگترها هم با شنیدن اسمش تنشون می لرزید، اما می بینیم که این نوجوون ها چقدر نترس بودن.

به نظرتون بچه های دهه هشتادی به این

راحتی با هم متحد میشن؟

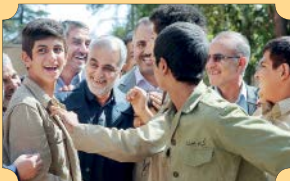
علی: به نظرم دهه هشتادی ها سریعتر با هم می شن، فقط در صورتی که توی راهش قرار بگیرن، به نظرم اگر دهه هشتادیا در شرایطی مثل ۲۳ نفر قرار بگیرن؛ شاید حتی متحد تر و محکم تر هم باشند.

شما آدم های رفیق بازی هستید؟

عرفان: من آدم رفیق بازی هستم، و سینما، پارک یا هر جایی که بخوام برم با رفیقام میرم.

علی: من زیاد رفیق باز نیستم، می دونید رفیق

«ماجرای یک عکس



عکس رویه رو رو نشون بچه ها دادیم و پرسیدیم حستون نسبت به این عکس چیه؟! (خب شاید یک دقیقه فقط بغض کردن و بعد که آرام شدن تونستن درباره اش توضیح بدن.)

علی: وقتی خبر شهادت حاج قاسم اومد

واقعاً شوکه شدم، من موقعی فهمیدم که خبر تأیید شده بود، و با صدای قرآنی که تلویزیون برای حاج قاسم پخش می کرد بیدار شدم و کل اون روز تو شوک بودم، ولی این عکس یکی از بهترین عکس های زندگی منه، یادمه یکی از بچه ها یه چیزی گفت که من خندم گرفت و بقیه اطرافیان و حاج قاسم با خنده من خنده شون گرفت، من اصلاً فکر نمی کردم که ایشون حتی سر صحنه ما بیان ولی بیهوشی اومدن و ایشون چهره پرکشش و دوست داشتنی داشتن، خیلی هم با ما مهربان و خوش قلب بودن.

عرفان: این عکس برای روز اول فیلمبرداری ماست، ما داشتیم توی راهرو فیلمبرداری می کردیم که ایشون سرا اولین سکانس ما رسیدن، کارگردانمون، آقای جعفری گفته بودن یه سورپرایز براتون داریم، بعد از چند دقیقه سردار وارد شدند، ما اولش به خاطر تفاوت نور داخل راهرو و آفتاب بیرون نمی تونستیم چهره ایشون رو وقتی داشتن میومدن داخل ببینیم، یکی از بچه ها پرسیدن که ایشون کی هستن؟ من گفتم مگه نمی شناسی حاج قاسمو؟ سردار سلیمانی اند دیگه! اولین نفر منو دیدن بعد از احوال پرسی دست کشیدن سرمون و برامون آرزوی موفقیت کردن.

فکری می کردم یه نگاهی کنن و برن، ولی دیدیم چقدر این مرد خاکی چقدر با تواضع بودن، با همه ما سلام و احوالپرسی و رو بوسی کردن، حضور ایشون تونست ما رو حقیقتاً پراز انرژی و شوق کنه، کاش خودشون فرصت می کردن فیلم رو ببینن، این برای همه ما یه حسرت بزرگ شد.

بخشید شما؟

از زبان یک بیمار

{ }

دوستانم وضعیت من رو جويا شده بود، گفت: «تا همسر ایشان نیاید، من عمل را شروع نمی کنم»، وقتی خودم رو به بیمارستان رساندم باهام روبوسی کرد و گفت: «من فقط خواستم تورا ببینم تا بهت بگم کاری که تو و امثال تو برای کشور انجام دادید، از کارهای من خیلی باارزش تر و بزرگ تره.» راستی خرج عمل خانومم رو هم از منون نگرفت.

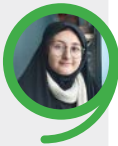
اسم من رضاست، به جز دوستای نزدیکم تعداد کمی هستن که از وضعیتم بعد از جنگ باخبر باشن. یعنی خودم دوست نداشتم مسأله جانبازی رو به رخ دیگران بکشم. چند وقت پیش همسرم مریض شد، یه تومور که نمی دونم از کجا سرو کله اش پیدا شده بود زندگی ما رو از قبل هم وخیم تر کرد، روز جراحی از نگرانی طاقت نداشتم برم بیمارستان، ولی ایشون که از



یک نمایش دلپذیر

فیلم «۲۳ نفر» ماجرایی ۲۳ سرباز نوجوان ۱۵ ساله را روایت می‌کند که در زمان جنگ ایران و عراق به اسارت گرفته

اهدیه حمزه لوئیا



شدند. ولی به جای آن که همراه بقیه رزمندگان به اردوگاه‌ها فرستاده شوند، در زندان عراقی‌ها ماندند. علت این کار، تصمیمی بود که نیروهای بعث عراق برای انجام یک شوی تبلیغاتی تلویزیونی به سود کشورشان در سر داشتند. آنها می‌خواستند این نوجوانان را دستمایه یک دروغ بزرگ و فریب سیاسی کنند. به این شکل که با پوشاندن لباس نوبه بچه‌ها و گرفتن اعتراف از زبان آنها که به زور به جنگ آمده‌اند و الان هم رفتار خوبی با آنها در زندان عراق انجام می‌شود؛ چهره واقعی جنگ را به شکلی دیگر جلوه دهند.



در این مسیر زحمت مهدی جعفری کارگردان این فیلم و سایر تیم سازنده، از چند جهت قابل تجلیل است. اولاً همین که برخلاف عرف سینمای ایران، به سراغ اقتباس از یک کتاب رفته‌اند و می‌شود گفت تیم تولید تا حد زیادی از پس تبدیل کتاب به فیلم برآمده است.

دوم این که خود توجه به سینمای نوجوان آن هم در حوزه‌ای مثل دفاع مقدس بسیار ستودنی است؛ چرا که سینمای نوجوان چنانچه گفته شد، مهجور است و در حوزه دفاع مقدس بسیار مهجورتر.

سوم این که در این فیلم همه ۲۳ نفر قهرمان هستند و یک جمع واحد و قدرتمند به نظر می‌آیند و این پردازش داستان ستودنی است. البته باید بپذیریم که فیلم ۲۳ نفر روی لبه‌ای قرار دارد که یک طرف آن داستان ناب و دلنشین آن است و طرف دیگر شعار سر دادن‌های نابجا که باعث شده فیلم در جاهایی تا حدودی گل درشت شود. اما شاید مشکل اصلی فیلم، همین فیلم بودنش است! کتاب چهارصد صفحه‌ای «احمد یوسف زاده» با آن همه جزئیات، تقریباً فریاد می‌زند که باید حداقل به یک سریال تلویزیونی سیزده قسمتی تبدیل شود. «بیست و سه نفر» بیشتر از این که مناسب مدیوم سینما باشد، مناسب یک مینی سریال تلویزیونی در ژانر نوجوان بود که در صورت تحقق این مورد، به طور حتم می‌توانست طرفداران بیشتری هم پیدا کند.



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۴ ■ اسفند ۱۳۹۸

نوجوان



واقعا بین

بچه‌ها بیشتر

از هر چیزی،

رفاقت بود.

اما خب گاهی

هم کل کل‌های

دوره نوجوانی

و شیطنتهای

خودمان را

هم داشتیم.

بعضی‌ها با هم

صمیمی تر بودن،

اما در کل ۲۳ تا

رفیق صمیمی و

پشت هم بودیم.

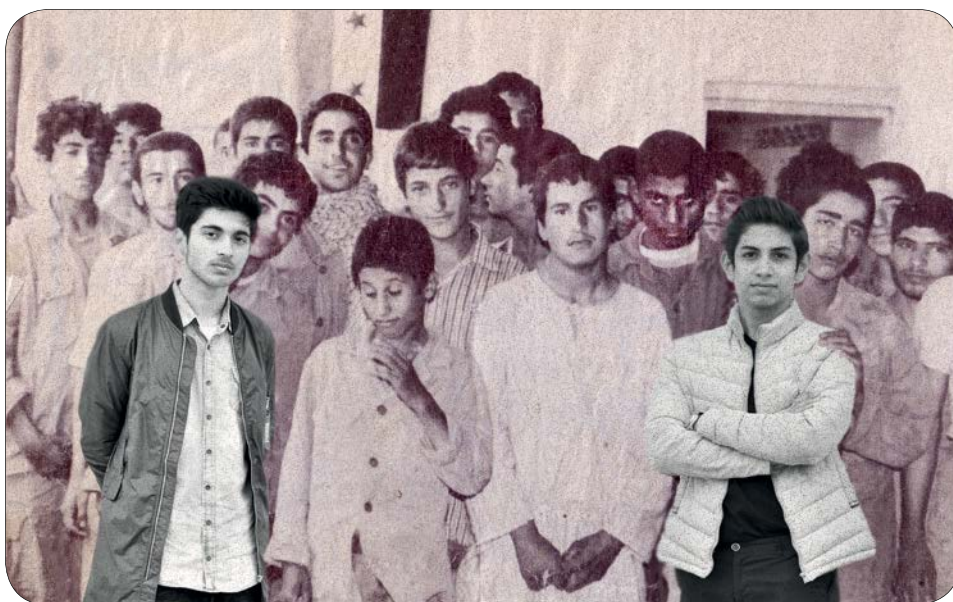
این چیزی بود که

از شخصیت‌هایی

که نقششون رو

بازی می‌کردیم

یادگرفتیم



دو سه تا نوجوون می‌خواد که اون هم از نوجوون‌های معروف و شناخته شده استفاده می‌کنن چون می‌شناسنشون و کارشون راحت و زودتر ضبط رو می‌گیرن و تموم میشه.

علی: شاید منم تو فکرم گفته باشم نکنه بعد از این اتفاقای خوبی برامون نیفته و محو بشیم. ولی بعد دیدم توی سینمای بزرگسال هم بازیگرایی داریم که همیشه نمی‌تونن بازی کنن. همه میگن بازیگری شانسه ولی یکی از استادای من بهم گفت: شانس هم سراغ اون کسی می‌ره که بیشتر تلاش می‌کنه.

همونطور که ما هردو بعد از ۲۳ نفر باز به کارگردان‌ها و جاهای دیگه برای بازی معرفی شدیم. اگر هم نمی‌شدیم نباید ناامید بشیم. چون توی هر مسیری جایزه رو اون می‌بره که از راه خسته نشه و تا جایی که می‌تونه تلاش کنه.

حرف آخر

علی: آدم با تجربه‌هاش و انتخاب‌هاش به جاهایی که می‌خواد می‌رسه. مثلاً من و عرفان یه تجربه دیگه هم داشتیم که حضور توی برنامه تلویزیونی اقیانوس آرام بود و اونجا با کلی آدم آشنا شدیم که هرکدوم راهی پر فراز و نشیب تا موفقیت طی کرده بودن. هرکدوم از ما هم راه خودمون رو داریم و باید شجاعانه به سمتش حرکت کنیم.



به نظرم دهه هشتادی‌ها سریع‌تر

با هم می‌شن. فقط در صورتی

که توی راهش قرار بگیرن. به نظرم

اگر دهه هشتادیا در شرایطی مثل

۲۳ نفر قرار بگیرن؛ شاید حتی

متحد تر و محکم‌تر هم باشند.

علی: نه! البته کارگردانی هستند که فیلم برای قشر نوجوان بسازن ولی تعدادشون خیلی کم. انکرا اگر سراغ سن پایین میان کار کودک می‌سازن.

اون‌هایی هم که درباره نوجوون‌ها فیلم می‌سازن میرن سراغ نوجوونایی که یا پدر و مادرشون مرده یا به هر دلیل دارن زندگی رو با سختی می‌گذرونن و خلاصه بدبختن. ولی توی سینمای جهان این طور نیست. بهترین و پرفروش‌ترین فیلم‌هاشون برای نوجوون هاست و بازیگران نوجوون نقش قهرمان‌های بزرگ رو بازی می‌کنن.

عرفان: این واقعا برای من نگرانی ایجاد می‌کنه که فقط فیلم ۲۳ نفر بود که بیست و سه تا نوجوون می‌خواست و دوباره کی قراره باز به ما پیشنهاد های خوب بشه. چون اکثر فیلم‌های مثلاً اجتماعی نهایت

با دوست و آشنا خیلی فرق می‌کنه. رفیق فابریک اون کسی است که همیشه همراهت باشه. من از این جنس، خیلی رفقای زیادی ندارم.

تصوتون از آینده خودتون چیه؟

عرفان: من دوست دارم یک بازیگر توانا باشم که در عین حال دنبال دانش هم برم. درس بخونم، کتاب بخونم. نه این که فقط بچسبم به بازیگری و بگم من نقشم رو بازی می‌کنم و می‌رم. من در نهایت دوست دارم برسم به جایی که هم ب عنوان بازیگر و هم به عنوان به آدم خوب، همه دلشون بخواد که از من الگو برداری کنن.

علی: من همیشه دوست داشتم هرکاری که می‌کنم توش بهترین باشم. هدف‌ها و خواسته‌های من نه نداره. ولی همیشه دوست دارم توی جشنواره‌هایی که برگزار میشه جایزه بگیرم. وان شاء... این اتفاق برام میفته. (ماهم برات دعا می‌کنیم علی‌آقا)

والبته دوست دارم بازیگر کاربلد و تأثیرگذاری باشم. که هر کس اون فیلم رو دید بگه آفرین، خدا پدرت رو بیامرز که همچین نقشی رو بازی کردی و چنین حرفی رو یادم دادی.

به نظرتون نوجوون‌ها رو توی رشته‌های هنری خصوصاً بازیگری جدی می‌گیرن؟

HYCO
Seal Cover
روکش صندلی هایکو

پارچه های رنگ
سهولت مونتاژ
دوخت محکم و مقاوم
نمایندگی فعال می پذیرد

۰۲۱-۴۲۷۰۳
www.hyco.ir

باینگ مشهد
شرکت رینگ سازی مشهد
Mashad Wheel Mfg. Co. (MWM)

ره‌آورد جهانی شدن
تخصص، نوآوری،
کیفیت

تولید کننده رینگ چرخ
انواع خودروهای سواری
و سنگین و رام زیرموتور

۰۲۱-۴۲۷۰۳
www.mwm.ir



جمعه

ضمیمه نوجوان

شماره ۴ ■ اسفند ۱۳۹۸

نوجوان



پیام‌های خود را به
پست الکترونیکی
ضمیمه نوجوانه
به نشانی
زیر ارسال کنید.
info@jamejamdaily.ir



شماره پیامک
۳۰۰۰۱۲۲۳
نیز راه ارتباطی
دیگر ما
باشماست

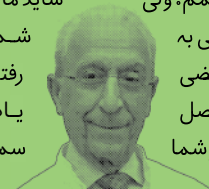


بیخشید شما؟

از زبان ما

شاید من هم مثل خیلی از دانش‌آموزها از زیست چندش‌ام بشود، ریاضی حوصله‌ام را سربرد و فرمول‌های شیمی را نفهمم. ولی برای فهمیدن بعضی چیزها احتیاجی به این چیزها نیست. این‌که بفهمی بعضی انسان‌ها چه روح بزرگی دارند در سرفصل هیچ کتاب زیستی نمی‌گنجد. به نظر شما

کدام معادله شیمی یا فرمول ریاضی می‌تواند میزان علاقه کسی را به کشورش محاسبه کند؟ شاید ما خیلی از درس‌ها را هیچ وقت اندازه شما نفهمیم، ولی درسی که شما با رفتارشان به ما نشان دادید را خوب یاد گرفته‌ایم. ممنون آقای پروفسور سمیعی.



یه سرتیم (خشک و باحال!!) داریم که بار دبیری رو به دوش می‌کشه به اسم **حسین شکیب راد**. یکی هم هست به اسم **زهرا قربانی** که مثلاً دبیر تحریریه است ولی آچار فرانسه بیشتر بهش می‌خوره. این جنگولک بازی‌های گرافیکی هم که ضمیمه رو خوندمی تر کرده کار **محمد لوریه**. هرچی عکس زشت و زیبا هم می‌بینید زحمت این خانمه: **زهرا سبحانی**. ولی دم همه نوجوون‌ها و جوون‌هایی که کمک کردن بابت تولید ضمیمه **نوجوان** گرم!

طنزنامه



سید سپهر
جمعه‌زاده

اعتراض به سبک اهالی «گول»!

حکیمی از بازار بلاد «گول» (همان فرانسه خودمان!) رد

می‌شد که دید دیگر نمی‌تواند رد شود. (لابد می‌خواهید بگویید مگر آن طرف آب هم حکیم داشته‌اند. من هم می‌گویم بلی). القصه چون حکیم این وضع را دید، بررسی کرد و فهمید مردمانی زردپوش، سدر راهش شده‌اند. حکیم هر چه زور داشت، نزد! زیرا می‌دانست بی‌فایده است. پس به آنها گفت: «Allez-y» (بروید کنار)

آی حکیم! مگر نمی‌بینی «بست» نشسته‌ایم و به آلودگی هوا اعتراض داریم، چرا به ما ظلم می‌کنی؟ ما دیگر کنار نمی‌رویم.

- چرا مهمل می‌بافید؟ می‌خواهم رد شوم. همین!

با این جمله حکیم، مردم بست نشین به بستشان بر خورد و شروع به کبود کردن حکیم کردند. حکیم در حالی که کتک می‌خورد، از اداره حمایت از حکیمان کمک خواست.

اداره حمایت از حکیمان نیز در آن واحد هم به حکیم کمک کرد و هم در جهت دلجویی از معترضان به آنها «Café français» (قهوه فرانسوی) داد. منتها در لیوان یک بار مصرف، از آن نازک‌ها! حکیم نیز فریادی دوباره زد که نوشیدنی داغ در لیوان یک بار مصرف، از این نازک‌ها باعث



زبان بسته

امین محمد احدی



اگر خاطرتان باشد مجیدی و احمدی دو دانش‌آموز فراری از مدرسه قرار گذاشتند سر این‌که به من نزدیک شوند! اگر من فرار کردم بروند گیم‌نت و اگر سر جایم ماندم برگردند خانه. من از ترس جانم فرار کردم و آن‌ها راهی گیم‌نت شدند. اما من دنبال انتقام هستم. و با دیدن یک کیسه ماهی توی دست یک پیرزن به فکری افتادم... اینک ادامه ماجرا:

راستش را بخواهید یک ذره زیادی گشنه‌ام. آخر چند روزی می‌شود که یک دل سیر غذا نخورده‌ام. از طرفی می‌ترسم اگر به سمت کیسه ماهی پیرزن بروم با آن

قسمت
چهارم

داستان تعاملی

عصای چوب خرمایی اش بزند به پایم و اول جوانی چلاقم کند. چه می‌گویید؟ ترسم؟! اگر به دستورات شما دائم عمل کنم، لابد به زودی صدایم خواهند کرد: زبان بسته یک چشم پا چلاق، اما با این همه آرام‌آرام به جلو حرکت می‌کنم جوری که کسی مرا نبیند حتی رفقایم. مسیر پیرزن سمت گیم‌نت است. پنجه تیزم را آماده می‌کنم. پیرزن دقیقاً کنار مجیدی و اکبری است. وقتش شده. می‌پریم و... آخ! این ماشین لعنتی از کجا پیدایش شد؟! من کمرم را گرفته‌ام و پنجه‌ام را می‌لیسم. باورنشان نمی‌شود. این ناظم مدرسه است. کی متوجه عدم حضور بچه‌ها شده نمی‌دانم. درد کمرم را فراموش می‌کنم. دارم به گوش مجیدی و اکبری می‌خدم که دو دور پیچانده شده...

این قسمت را یکی از خود شما نوجوان‌ها برایمان ارسال کرده است. باز هم منتظریم تا ادامه ماجرا را از زبان یکی از شما تعریف کنیم.

عکس بی‌قاب



شماره قبل نوجوانه، عکس روبرو را برایتان گذاشتیم و از شما خواستیم هرچه به ذهنتان می‌رسد برای ما بنویسید و پیامک کنید. این هم نتیجه زحمت و ذوق هم سن و سال هایتان. البته مطالب بیشتری برایمان ارسال شد و این گزیده بهترین آن‌هاست.

امیرعلی حبیبی / ززند-کرمان: در زمان انقلاب ما متحد شدیم تا بدون دندان بدریم گرگی را که می‌مکید خونمان را...
عطیه ضرابی اول / تهران: به تیز کردن دندان خود مشغول / که گرگ پیر درونت همیشه بازنده‌ست...

محمد حسین نریمانی / اصفهان: چه بسا نیروی اتحاد بر تیزی دندان غلبه کند!

کیمیا زلفی گل / اسلامشهر: یک گرگ تنها همیشه شکست می‌خورد چون گوسفندها یک‌گله‌اند!

سیده حنانه حسینی / تهران: گرگ هرچه باشد گرگ است! حتی در سقوطی جگرسوز!

مهسا دباغیان: باید این روزها به ترامپ گفت: این گرگی شبان شما نیز بگذرد...

امین محمد احدی: هشدار و ورود گرگانی در لباس میش!

ابوالفضل مختاری / اصفهان: هنگامی که دشمن می‌خواهد از پشت سر خنجر بزند، اما با هر چه توان داری توطئه‌اش را خنثی و او را از پرتگاه کینه‌اش بر زمین می‌زنی.

طاها انصاری تهران: اگر گوسفندان سر عقل بیایند گرگ محکوم به فناست!

زهرا ابراهیمی: حتی گوسفندها هم می‌توانند با هم گرگ زندگی‌شان را شکست دهند!

حدیث اسدی: گوسفندها علیه یک گرگ! قدرت عجیبی در اتحاد هست که در تنهایی نیست.

بیبا متین کیا: گاهی ضعیف هم می‌تواند قوی باشد، اما تنها با اتحاد یک موجود همواره بر لبه پرتگاه است، اما اگر بخواهد می‌تواند بماند و تن به خطر ندهد.

محمد حسین نریمانی: با اتحاد، گرگ‌های دنیا را شکست دهیم.

محمد حسن اسلامی: بیایید متحد باشیم. چرا که اگر تک‌تک فعالیت کنیم، دشمنان مان مانند گرگ‌هایی هستند که کارشان رخنه در جامعه‌های غیرمتحد است.

برگ سبز و سند کمپانی و کلیه اسناد خودرو
پراید هاچ‌بک، مدل ۱۳۷۳، به رنگ سفید، به
شماره انتظامی ۷۴۶ق۷۸ - ایران ۱۳، شماره موتور
00783675، شماره شاسی S1442273103231 به‌نام
محسن کاردوانی مسجد الاسلام مفقود گردیده و
فاقد اعتبار است.

اصل سند و برگ سبز موتورسیکلت شوکا اسکوتر
125cc، مدل ۱۳۹۰، به رنگ قرمز، به شماره انتظامی
622- 52797، شماره موتور NCS008687 و
شماره تنه 125S9026336***NCS، به‌نام حمید
طغیانی دولت‌آبادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

آگهی دعوت مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده

بدینوسیله از کلیه اعضا محترم شرکت تعاونی کشت و صنعت آبیاران دعوت به عمل می‌آید تا در مجمع عمومی عادی نوبت اول که روز چهارشنبه مورخ ۱۳۹۸/۱۲/۱۴ راس ساعت ۱۸ در محل شرکت تعاونی به نشانی: قزوین، خیابان شهید باهنر سالن پذیرایی تشکیل می‌گردد، حضور بهم رسانند.
● ضمناً طبق ماده ۱۹ آئین‌نامه نحوه تشکیل مجامع عمومی مصوب ۱۳۸۷/۰۳/۰۹ هر یک از اعضا تعاونی می‌تواند نماینده تام‌الاختیاری (از میان اعضا تعاونی و یا خارج از آنان) برای حضور در مجمع و اعمال رای تعیین نماید. تعداد آرای و کالتی هر عضو حداکثر ۳ رای و هر شخص غیر عضو یک رای خواهد بود.

● دستور جلسه: ۱- تعیین خط مشی آینده سالن

هیات مدیره شرکت تعاونی